مبارزه با تهاجم فرهنگی

مبارزه با تهاجم فرهنگی

فاطمه رحیمی

بسم ا الرحمن الرحیم

اي مسلمانان جهان كه به حقيقت اسلام ايمان داريد بپاخيزيد ودر زير پرچم توحيد ودر سايه تعليمات سالم مجتمع شويد ودست خيانت ابرقدرتها را از ممالك خود و خزاين سرشار آن كوتاه كنيد ومجد اسلامي را اعاده كنيد ودست از اختلافات وهواهاي نفساني برداريد كه شما داراي همه چيز هستيد، بر فرهنگ اسلام تكيه زنيد وباغرب وغربزدگي مبارزه نمائيد وروي پاي خودتان بايستيد وبر روشنفكران غرب زده وشرق زده بتازيد وهويت خويش را در يابيد وبدانيد كه روشنفكران اجير شده بلائي بر سر ملّت ومملكتشان آورده‌اند كه تا متحد نشويد ودقيقاً به اسلام راستين تكيه ننمائيد بر شما آن خواهد گذشت كه تاكنون گذشته است.

امروز زماني است كه ملتها بايد چراغ راه روشنفكرانشان شوند و آنان را از خودباختگي وزبوني در

مقابل شرق وغرب نجات دهند كه امروز روز حركت ملتهاست.

«سخن امام راحل (قدس سره) درباره مبارزه با تهاجم فرهنگي».

پيشينة تاريخي فرهنگ

با توجه به اينكه فرهنگ از زمانهاي گذشته وجود داشته است وهميشه فرهنگها مورد هجوم واقع شده‌اند قبل از هر چيز به بررسي فرهنگ در گذشته ايام مي‌پردازيم واينكه چگونه غرب بوجود آمد و چگونه لباس فرهنگ به خود گرفت.

تولد جديد اروپا «رنسانس» كه واكنشي نسبت به دورة سياه ودهشتناك قرون وسطي بود و پرده‌هاي جهل وخرافه وتفتيش عقايد وستم آن دوران مخوف را از هم دريد، در واقع، مديون جنگهاي دويست سالة صليبي است كه طي آن، اروپائيان از نزديك با پيشرفت‌هاي علمي ودستاورهاي اجتماعي ومدني مسلمانان آشنا شدند.

انتقال ذخاير فرهنگي اسلامي، همراه با غنايم جنگي، دو عامل اساسي رشد وتوسعه علوم وفنون، در اروپاي عقب مانده از قافلة تمدن آن روز بود، هنگامي كه بازارهاي اروپا از توليدهاي صنعتي اشباع شد، غرب از يك سو نيازمند سوخت ومواد اوليه واز سوي ديگر محتاج بازارهاي جديد مصرف شد.

شرق، وبالاخص، جهان اسلام در همين هنگام از فشار دو تهاجم طولاني وبنيان كن، يكي از غرب و از سوي صليبي‌ها وديگري از شرق دورتر يعني مغولان، قد راست نكرده بود وبه شدت دچار ضعف وخونريزي دروني بود وبنابراين غرب منفعت طلب به راحتي ذخاير غني وبازارهاي مصرف را در اين خطه از جهان به خود جلب كرد.

بر همين اساس اين كشورها يكي پس از ديگري به استعمار كشيده شد وتجارت وشركتها وصنايع اروپايي رشد كرد واقتدار ورونق بازارهاي آنان فزوني يافت.

اگر تاريخ را خصوصاً پس از دورة «رنسانس» مورد مطالعه وبررسي قراردهيم در مي‌يابيم كه يكي از ويژگيهاي فرهنگ غربي، اصالت دادن به قدرت است كه بدبختانه اكنون در روح تفكر و فرهنگ آن رسوخ كرده است. اين طرز تفكر كه بر اساس سلطه جويي وبهره برداري از دسترنج زيردستان بنا شده وناشي از همان بينش مادي گرايانه است. امروزه در سراسر جهان غرب حكمفرماست، وآثار مخرّب آن در تمام فعاليتهاي مستكبرين ديده مي‌شود.

از سوي ديگر غربيان براي اثبات برتري خود بر ديگر ملتها، در مقام تحريف تاريخ برآمدند وتلاش كردند كه اروپا را سرچشمة تمدن بشري قلمداد كنند.

آنها به منظور پرهيز از اعتراف به عظمت تمدنهاي غير اروپايي، بعضاً حتي در آموزشهاي رسمي مدارس بعد از دوره رنسانس، بخشهاي ديگر تاريخ، از جمله اسلام را حذف كرده وگاهي صد سال تمدن وفرهنگي اسلامي را در عبارت (سده‌هاي يورشهاي خاوريان وحشي) خلاصه مي‌كردند!... متاسفانه بسياري از نويسندگان اروپائي عليرغم واقعيتهاي فوق الذكر همواره مردم مشرق زمين را تحقير كرده‌اند وآنها را نسل و نژادي فروتر و پائين تر از اروپائيان قلمداد كرده‌اند. پيشروان فلسفه و انديشه عصر روشنگري

اروپا با اين گونه تفاوت گذاردن ميان خاور وبا ختر، باختر را ذاتاً برتر وخاور را ذاتاً فروتر خواندن وبديهاي باختر را خوب جلوه دادند و خوبي هاي خاور را بد وبديهاي آن را بدتر قلمداد كردند، تاريخ را سخت واژگون ساختند.

«لرد كرومر» كه پس از اشغال نظامي مصر توسط انگلستان در سال 1300 ـ 1882 به مصر رفت و تا سال 1325 ـ 1903 ميلادي فرمانرواي آن كشور بود، در مقالهاي كه تحت عنوان خاور وبا ختر پراكنده ساخت زشتيهايي مانند خودكامگي بردگي وبيرحمي را از ويژگيهاي خاور زمينيان دانست.

اينكه در دايرة المعارف سي جلدي بريتانيا چاپ سال 1977 (1356 خورشيدي) ميخوانيم كه جامعههاي آسيايي داراي صفات ورفتاري هستند كه صدوهشتاد درجه باصفات ورفتار باختري فرق ميكند. درست در همين راستا قابل فهم است.

«ادوارد سعيد» پژوهشگر عرب، آورده است: كه اروپائيان در بارة خاور زمين نوشتهاند كه انسان خاور زميني، خردستيز، فاسد، كودك منش ومتفاوت است وانسان اروپائي خردگرا، پاكدامن و«طبيعي» ميباشد.

كه پيام اين مطلب اين است كه اروپائيان با ويژگيهاي پسنديدهاي كه در طبيعت خويش دارند از بقيه برترند واز همين روي بايد بر جهان چيره شوند ومردم جهان را به بردگي واستثمار بكشند.

غرب بالشكر كشي‌ها وسپس سلطه بر «مستعمرات» به تدريج به دردسرهاي لشكركشي وسپس سلطه در سرزمينهايي كه مردم آن آرام آرام، آگاهتر ومقاوم تر مي‌شدند پي برد ودريافت كه لشكر كشي‌ها وسپس كشورگشايي‌ها، اگر چه ممكن است دركوتاه مدت او را به برخي «مقاصد» برساند ولي به «منافع بلند مدت» نخواهد رسيد. وسرانجام دريافت كه عمر تاريخي استعمار مستقيم، سرآمده است وناگزيربه شيوه‌هاي ديگر ونوتر انديشيد وبه استعمار نو روي آورد.

استعمار نو خود دو مرحلة مشخص را پشت سر نهاد: در مرحله نخستين استعمارگران به جاي آنكه حضور جسماني در كشور مورد نظر پيدا كنند، بر آن شدند كه چه با توسل به ترفندهاي سياسي وچه حتي با توسل به زور مهره‌هاي نوكر مآب ودست نشاندة خود را از ميان افراد وابسته وخائن همان كشورها به حكومت برسانند واو را در پس آئينه سياستها ومقاصد واهداف خويش طوطي صفت بگمارند، تا هر چه استاد وارباب گفت، همان گويند وهرچه او خواست همان كنند.

تقريباً تمام نيمة دوم قرن بيستم، در اكثر كشورهاي جهان سوم وبه ويژه در كشورهاي اسلامي، از اين شيوه استفاده شده است ونمونه بارز آن شاه مخلوع كشور ايران بود. هنوزهم در برخي از كشورها به ويژه برخي از كشورهاي اسلامي عربي، از اين شيوه استفاده مي‌شود.

اما اين شيوه با بيداري ملتها وايستادگي مردم وهوشياري برخي از رهبران اجتماعي در بعضي از كشورها، بي‌رنگ شد، مثلاً در كشور جمهوري اسلامي ايران به راهبري زعيم گرانقدر اعصار ومعاصر ورهبر كبير اسلامي حضرت امام خميني (قدس سره الشريف) موجب انقلابي عظيم نه تنها در اين كشور بلكه موجب هوشياري وبيداري كشورهاي ديگر جهان شد.

استعمار ناگزير در صدد طرح برنامة جديدتري بر آمد كه مي‌تواند به مرحله دوم استعمار نو ويا به

تعبير بسيار رساي رهبر معظم انقلاب حضرت آيت ا خامنه‌اي (مد ظله العالي) «تهاجم فرهنگي» تعبير كرد.

شيوة جديد گوي را در ميدان حريف مي‌انداخت سلاح را از دست او مي‌گرفت، ريشه دارتر بودو دردسر وزحمت وخرج كمتر داشت ونامرئي هم بود هر چند حوصله وشكيبائي بيشتر مي‌طلبيد... نسخه اين بود كه شرق، خود به رنگ غربي درآيد وخود به ميل ورغبت مطابق نظر وااميال غربي، عمل كند.

غرب استعمارگر دريافته است كه براي آنكه جامعه‌اي را به رنگ خود در آورد بايد از مراحل معيني عبور كند.

نخست بايد جوامع مورد نظر او، به ويژه نيروهاي فعال وبالاخص نيروهاي جوان اين جوامع، با فرهنگ خود بيگانه شوند واين مهم را با هزار ترفند، انجام مي‌دهد، وهنگاميكه صيد او بي سلاح شد واز گذشتة خود بريد وبا مواريث گرانقدر فرهنگي وسنت خود بيگانه شد، زمينه براي رنگ پذيري والقاي فرهنگ بيگانه، به وجود مي‌آيد.

تمام سعي دشمن در جوامع اسلامي نخست دين زدائي از طريق انزواي روحانيّت وترويج فساد وفرقه گرائي وحتي تغيير خط وزبان براي ايجاد گسستگي با مواريث فرهنگ اسلامي وسپس تحقير فرهنگي از طريق تحقير مفاخر علمي گذشته ودستاوردهاي آنان وتحقير استعدادها وتوان موجود در مردم ودر نتيجه ايجاد بي هويتي فرهنگي است وچون اين همه فراهم شد، ياحتي دوشادوش آن، فرهنگ بيگانه از طرق مختلف وبا ابزارهاي متفاوت از هنرها تا رسانه‌ها وداستان وتبليغات مستقيم وغير مستقيم وحتي ضمن تبليغات تجاري و... القا مي‌شود.

فلسفه‌اي كه فرهنگ غرب مبتني بر آن است ريشه ماتريباليستي دارد اگر چه خود غربيها اين موضوع را ابراز نمي‌كنند ولي حقيقت امر اين است كه گرايش غالب و مسلط در كشورهاي غربي حتي در افرادي كه به اصطلاح مسيحي هستند و روزهاي يكشنبه كليسا را ترك نمي كنند گرايش مادي است. اكنون اين سؤال مطرح است كه گرايش مزبور در يك جامعه ديني با اكثريت مسيحي آن زمان چگونه واز كجا آغاز شد وچه مكتبهايي را در عرصه تفكر بوجود آورد وچه آثار ونتايجي را بر جوامع بشري مترتب ساخت؟

پاسخ اين پرسشها نيازند يك تحليل تاريخي است، يكي از حقايقي كه تاريخ آن را ضبط كرده است حوادثي كه در اواخر قرون وسطي به دست كليساي كاتوليك در اروپا آفريده شده وبه طوريكه مشهور است، «نهضت رنسانس» كه منشاگرايش وتفكر وفرهنگ جديد است مولود اين حوادث وشرايط ديگر اقتصادي، اجتماعي وسياسي در اروپاي آن دوران مي‌باشد. در آن شرايط خفقاني كه بر جامعه حاكم بود از انتشار نظريه وكشفيات علمي كه مخالف خواسته‌ها و آراي كليساي مسيحي بود با شدت وخشونت جلوگيري مي‌شود.

لازم است بعد از اينكه پيشينة تاريخي فرهنگ غرب را بازگو نمودم نقش كليسا را در گرايش به ماديگري كه حرف اصلي غرب مي‌باشد بيان كنم به راستي آيا تاريخ مغرب زمين تاريخي ديني است؟

منظور از تاريخ مغرب زمين بعد از رنسانس است نه قبل از اينكه مسيحيت دين رسمي آن بلاد بود وعموم مردم به آن دين معتقد بودند بنابراين شكي نيست كه قبل از رنسانس مردم ديندار بودند وطبعاً تاريخ آنها تاريخ ديني، اگرچه اين دين از ديدگاه اسلام مورد قبول واقع نبود ولي به هر حال به دين، مبدا وقيامت اعتقاد داشتند.

در اينجا اين سؤال مطرح مي‌شود كه چگونه غربي كه داراي دين بود در صدد دين زدائي برآمد؟ كه بعد از جمع بندي مطالب پاسخ مي‌دهم.

منظور از دين غرب هر نوع گرايش غير دنيوي نيست اگرچه در قالب بت پرستي ظاهر شود بلكه منظور حضور حداقل سه اصل مبدا، معاد ونبوت در اعتقاد و رفتار مردمان است.

در نتيجه متوجه خواهيم شد كه تاريخ مغرب زمين بر خلاف آنچه پنداشته مي‌شود تاريخي بسيار ديني است واصلا تاكسي از سير تفكر ديني در مغرب زمين اطلاع نداشته باشد سير تاريخ مغرب زمين را به درستي در نخواهد يافت، عموم متفكران بزرگ حتي ملحدانشان؟!! بادين سر و كار داشتند ودرگير بودند، جنگهاي مذهبي بسيار بسيار مستحدث است! وجملة آموزنده‌اي كه درباره «داروين» گفته‌اند جمله مفيدي است.

يكي از متفكران گفته است: «داورين كاري باخدا كرد كه هيچ ملحدي نكرده است» درست است كه ملحدان منكر خدا هستند اما با انكارشان خدا را در ميان مي‌آورند وطرح وبحث مي‌كنند؛ در برابر وجود خدا دليل بياورند ولذا بحث از بودن ونبودن خدا را داغ نگه مي‌دارند. بحث الحادي بحثي است متوجه به خدا ووجود او در ميان آورندة نام او؛ اما داروين تكامل زيستي جانوران را چنان مطرح كرده كه ديگر نيازي به مطرح كردن خدا نبود. وبه تعبير رايج خدا را دور زد وچنان از آن جاده عبور كرد كه ديگرگذرش به آنجا نيفتاد. اگر اين امر در قرن نوزدهم ضعيف بود در قرن بيستم قدرت گرفت حتي ملحدان بزرگي مثل «ماركس» و «فويرباخ» در مغرب زمين فكرشان از انديشة ديني فارغ نبود آنان در اين مورد فكر كرده وبرايش اهميت قايل بودند.

ووقتي كه كليسا آغاز به كار كرد دين جاي خود را باز نمود اما كليسا چه از نظر مفاهيم نارسايي كه در الهيات عرضه داشت وچه از نظر رفتار غير انسانيش با تودة مردم خصوصاً طبقه دانشمندان و آزاد

فكران، از علل عمدةگرايش جهان مسيحي وبه طور غير مستقيم جهان غير مسيحي به ماديگري بود. رفتار خشن ومتعصبانه اصحاب كليسا با دانشمندان، انزجار شديدي را در عموم مردم ومسيحيان مغرب زمين نسبت به كليسا وآئين آن بوجود آورد.از آن پس دانشمندان ـ اديبان واندیشمندان غربي تصميم گرفتند از آئين مسيحيّت كه به رغم آنان علت اصلي عقب ماندگي وانحطاط فكري جامعه بود، كناره گيري كنند وبه دوران شكوفايي تمدن باستان غرب، يعني عصر تمدن يونان بازگردند از اين دوره به بعد است كه ادبيات غربي، به سوي مفاهيم غير ديني گرايش پيدا ميكند آثار ادبي وهنري، اعم از كتابها، تابلوهاي نقاشي ومجسمه‌ها، همه به سوي هنر وادبيات يونان باستان بر مي‌گردند پس از دوره رنسانس است كه مجسمه‌هاي عريان در اروپا ساخته مي‌شود وبيشتر تصاويري كه از زنان نقاشي شده نيمه عريان مي‌باشد.

رها شدن از قيد كليسا وگرايش به بي بند وباري وفساد اخلاقي تا آنجا پيش رفت كه «راسل» در حدود هفتاد سالگي به عنوان يك فيلسوف اظهار كرد لزومي ندارد كه يك زن در انحصار يك مرد باشد چه عيبي دارد كه يك انسان هر گاه لازم باشد همسرش را در اختيار مرد ديگري قرار دهد؟

به راستي دليل اين مسائل چه مي‌تواند باشد؟ آيا اشكال كار در كليسا نيست؟ ما اين عمل را در دو بخش بررسي مي‌كنيم:

1 ـ نارسايي مفاهيم كليسايي در مورد خدا وما وراء الطبيعه

2 ـ خشونتهاي كليسا

كليسا به خدا تصوير انسان داد وخدا را در قالب بشري به افراد معرفي كرد افراد تحت تاثير كليسا از كودكي، خدا را با همين قالبهاي انساني ومادي تقلي كردند ووقتي رشد علمي يافتند آن را مطابق باموازين علمي وعقلي نيافتند. وچون ديدند كه مفاهيم با مقياسهاي علمي تطبيق نمي كند مطلب را از اساس انكار كردند.

كليسا از نظر ديگر نيز نقش مهمي در سوق دادن مردم به بينش ضد خدايي دارد كه از نارسائي مفاهيم مؤثر تراست وآن تحميل عقايد ونظريات خاص مذهبي وعلمي كليسا به صورت اجبار وسلب هرگونه آزادي عقيده در اين دو قسمت است.

كليسا علاوه بر عقايد خاص مذهبي، يك سلسه اصول علمي مربوط به جهان وانسان را كه غالبا ريشه‌هاي فلسفي يوناني وغير يوناني داشت وتدريجاً مورد قبول علماي بزرگ مذهبي مسيح قرار گرفته بود در رديف اصول عقايد مذهبي قرارداد ومخالفت با آن «علوم رسمي» را جايز نمي‌شمرد بلكه با شدت با مخالفان آن عقايد مبارزه مي‌كرد.

در آغاز اينگونه مخالفتها صرفاً به شكل مقابله با عوامفريبي وتبليغات خرافي كليسا صورت مي‌گرفت اما به تدريج در قالب انديشه‌هاي منسجمي در آمد كه به طر كلي مذهب را در جامعه به بازي گرفت وبه نفي كامل دينداري انجاميد. واين چنين بود كه گرايش مادي ونگرش الحادي تار و پود انديشه وفرهنگ جامعه را فراگرفت وماهيت علوم وفلسفه را دگرگون كرد و آن را به سوي انهدام ارزشها وارضاي تمايلات حيواني پيش برد. البته «فلسفه رنسانس» فلسفه خاصي نيست ولي محور آن بازگشت به تمدن غرب ودر واقع به دو فلسفه «ماترياليسم كهن» و «اپيكوريسم» يعني لذت گرايي است. بازگشت به تمدني كه قبل از دوران تسلط كامل كليسا يعني پيش از قرون وسطي بر اروپا حاكم بوده است.

به هر حال سمّي كه اروپاي دوره رنسانس بسان اژدهايي وحشي وخطرناك از خود ترشح نمود به تمام سرايت كرد و فرهنگ همه جوامع را مسموم ساخت وبه جرات مي‌توان ادعا نمود كه هيچ يك از كشورهاي آسيايي و آفريقايي، از تاثير خرد كنندة آن، جان سالم به در نبرده است.

بعد از اينكه نقش كليسا را در بارة دينداري وبرگشت به ماديگري بازگو نموديم براي اينكه بتوانيم بهتر وبيشتر با تهاجم فرهنگي آشنا شويم وبتوانيم تهاجم فرهنگي را آنچنان كه هست شرح دهيم قبل از هرچيز بحث را بر مي‌گردانيم به مباني انديشه سياسي غرب وليبراليسم، دموكراسي وسكولاريسم. وقبل از اينكه به تك تك مباني ليبراليسم بپردازيم بايد ببينيم كه آيا مي‌تواند يك هسته مركزي پيدا كرد كه بقيه مباني در واقع از لوازم ونتايج ليبراليسم باشد جواب اين مطلب اين است كه بله مي‌توان پيدا كرد و آن مطلب، محوري به عقيده ماهمان «اومانيسم» است به عقيدة ما اومانيسم محور تمام اتفاقات ومنبع وسرچشمه ديگر مباني ليبراليسم است.

اومانيسم كه عبارت باشد از محور بودن انسان در تمام ابعاد يعني هم ابعاد فردي وهم ابعاد اجتماعي وهم ابعاد علمي وبه صورت خيلي طبيعي مساوي است با حذف دين وناديده گرفتن آن در تمام ابعاد ونقد وطرد وحذف همه دستارودهاي آن در ابعاد مختلف زندگي نتيجه خيلي روشن آن عبارت است از ساختن وبناكردن جهاني باقامت ابن انسان جديد كه:

1 ـ فقط بعد مادي دارد واصل واساس زندگيش با تامين منافع مادي او بنا شده است.

2 ـ انساني كه خود قائم به ذات باشد نه مبدئي دارد ونه مقصدي پس:

الف) بايد دم راغنيمت شمرد وبهشت موعودرا در همين عالم تحقق داد وبهشت نقد را به بهشت نسيه نبايد فروخت.

ب) اين انسان خود بايد تمام مناسبات خود را تنظيم كند وهيچ منبع غير انساني حق دخالت در تنظيم مناسبات زندگي او ندارد هرچيزي كه فرآورده غير فهم وفكر بشري باشد يا پوچ وبي اعتبار است ويا حداقل حق دخالت در زندگي افراد را ندارد.

ج) تنها فراورده‌اي مقبول وقابل اطمينان است كه «علمي» به معناي اخص، يعني فراوردة حس وتجربة حسي باشد بنابراين.

اولاً: همة فراروده‌هاي انساني هم مقبول نيست بلكه فقط از نوع تجربي آن مورد قبول وپذيرش خواهد بود. فراورده‌هاي متافيزيكي بي معني وغير قابل قبول خواهد بود.

ثانياً: علم بايد متكفل تنظيم تمام مناسبات انساني هم در بعد فردي وهم در بعد اجتماعي باشد.

«علم بايد همان نقشي را ايفا كند كه دين ايفا مي‌كند، از اين بعد دين مورد قبول فقط علوم تجربي و پيامبران جديد عالمان علوم تجربي خواهند بود».

ثالثاً: قواعد وقوانين پياده شده در جامعه بايد تمام خصلت‌هاي يك قانون تجربي را دارا باشد يعني:

1 ـ همه خواسته‌ها وخواهشهاي انسان مقبول ومحترم است وهيچ دليلي به برتري نياز وخواسته‌هاي برخواستة ديگر ندارد. خواسته انسان بدان جهت ارزشمند است.

2 ـ آن چه كه هدف را مشخص مي‌كند خواهش‌هاي انسان است وهيچ مرجعي غير از خواستهاي دل انسان نمي‌تواند براي انسان هدف تعيين بكند به هيچ كس نمي‌توان گفت كه فلان هدف براي تو خوب وفلان هدف بد است وهمين طور بايد فلان هدف را پي گيري كني وفلان هدف را نبايد پي‌گيري كني.

نه تنها هيچكس نمي‌تواند تعيين هدف بكند، بلكه عقل انسان نيز نمي‌تواند تعيين هدف بكند وبراي انسان غايت وهدف مشخص كند. تنها مرجع تعيين كنندة هدف خواستة انسان است هر نوع خواسته‌اي باشد.

در اينجا اين سؤال پيش نقش وجايگاه عقل در انديشه ليبرالي كجاست وبه تعبير ديگر عقل چه كاره است؟

همين طور چرا هيچ كس نمي‌تواند براي انسان هدف تعيين كند. به بيان ديگر اينكه نه ديگري مي‌تواند تعيين هدف كند ونه عقل. پس چه كسي مي‌تواند تعيين هدف كند؟ جواب داده شده كه «نفس خواهش وخواسته انسان است كه معيّن مي‌كند بايد دنبال چه چيز رفت».

در مبناي ليبراليسم اصل بر تفرد واصالت فرد است با توضيح اينكه بر مبناي اومانيسم وانسان محوري، انسان محور همه چيز است. يعني هر انساني وهر فردي بنفسه وبه تنهايي مشمول اين حكم است. يعني اگر خودش باشد وقدرت داشته باشد همه چيز وهمه موجودات را به خدمت خود در مي‌آورد وبا چند حالت مواجه مي‌شود ومي بيند كه موجودات اطراف نسبت به او بي تفاوت نيستند بلكه:

1 ـ بعضي تسليم محضند مانند مواد بعضي از اقسام طبيعت.

2 ـ بعضي ديگر با تدبير مهار مي‌شوند مثل طبيعت وحيوانات.

3 ـ بعضي نه تنها تسليم نمي‌شود بلكه خواستار تبديل خود فرد به ابزار وخادم شدن خود او وساير انسانها هستند.

اينجاست كه تضاد وبرخوردها شكل مي‌گيرد وانسان دو راه بيشتر پيشرو ندارد يا تن دادن به جنگ و تضاد و يا عقد قرار داد صلح ورعايت حدود.

بدين ترتيب انسانها با هم قرار داد صلح مي‌بندند وبراي جلوگيري از وقوع تضاد قواعد وقوانيني را وضع مي‌كنند تا مشخص ومعيّن كننده حدود رفتار هر كس باشد.

با توجه به اينكه مطالب مطرح شده بسيار صريح وروشن بود وسستي وبي پايگي مباني سياسي غرب را بي پرده وصريح بيان كرديم آن هم فقط با تقرير فكر واينديشه خود غربيها ونه با نقد مباني.

اما چون به نظر مي‌رسد براي بعضي باور كردن مطالب بسيار سخت باشد در نتيجه مطالبي را از كتابهاي ديگر در اين باره بازگو مي‌كنم.

گفتيم كه بر مبناي اومانيسم آنچه كه اهميت دارد فرد است وخواسته‌هاي فردي اوست. اين مفهوم فرد را واقعيتر وبنيادي‌تر ومقدم برجامعة بشري ونهادها وساختارهاي آنان تلقي مي‌كنند.. در اين شيوه تفكر فرد از هر لحاظ مقدم بر جامعه قرار مي‌گيرد و آنچه كه تعيين كننده است اميال اوست هر چيزي بدان جهت خوب است كه مورد رغبت وميل انسان است.

در چارچوب مفهوم ليبرالي، طبع بشر وفكر وميل انساني جايگاه محكم واستثنائي دارد. از ديدگاه «هابز» و «هيوم» و«بنتام» اين صفات نوعي استقلال قاهرانه دارند كه آنها را خارج از حوزة اخلاص قرار مي‌دهد. اميال واقعياتي غير قابل تغيير ونهاده در طبع بشر ند كه اخلاق بايد خود را با آنها سازگار كند.

از نظر ليبراليسم اميال ظاهري مردم همان اميال واقعي آنهاست وبايد مورد احترام قرارگيرد.

اين مردم هستند كه مي‌دانند چه مي‌خواهند وبه چه چيز وابستگي دارند هر نظري كه خلاف اين راي باشد نه تنها غير تجربي بلكه بالقوة غير نخبه گرا وضد دموكراتيك قلمداد مي‌شود. «بنتام» اين نكته را با صراحت خاطر نشان كرده است.

گفتيم از ديدگاه انديشمندان سياسي غرب اميال انسان في نفسه مجاز، مشروع وخوب است وهيچ حد ومرزي نمي‌توان براي آن قايل شد مگر در مواردي كه موجب به خطر افتادن هستي انسان شود كه بيشترين مظهر ومورد آن تعارض وتضاد با اميال ديگر ان است كه موجب ايجاد اختلاف وجنگ وخونريزي مي‌شود. «اين رايج ترين واساسي ترين اميال انساني چنان قدرتي دارند كه وظيفه سياست واخلاق هر دو محدود به تضمين شرايطي است كه انسان‌ها در پي ارضاي تمنيّات خويش آنچنان بحراني از ناامني بوجود نياورند كه به شكست اهداف خود آنان منجر شود. اين بود نمونه‌اي از شواهد ومداركي كه بيانگر ماهيّت وطرز تفكر فلاسفة سياسي غرب در مورد انسان است.»

گرايش بسوي سوسياليزم وماركسيسم

بحرانهاي ناشي از اعمال شيوه‌هاي مختلف حكومت ليبرالي وتجربة شكلها مختلف آن، زمينه را به گرايش به شيوة ديگر يعني كمونيستي آماده مي‌كند.

وجوه مشترك مبنايي نظام كمونيسم باليبراليسم نسبت به مادي بودن انسان وجهان وگرايش او كاملاً موضع جزمي وسرسختانه دارند ونه تنها كه معتقدند انسان بعد مادي دارد وخواسته هايش فقط خواست‌هاي مادي است بلكه با هر نوع گرايش‌هاي معنوي مبارزه هم مي‌كنند وبه عبارت ديگر فقط موضع سلبي ندارند بلكه ايجابي هم دارند. فقط به نفي وسلب گرايش‌هاي معنوي اكتفا نمي كنند بلكه با هر نوع گرايش معنوي هم مبارزه مي‌كنند چرا كه اين امر را موجب دور شدن انسان از خود حقيقي وواقعيتش تلقي مي‌كنند. واز

حيث منطقي، روش اين نوع نتيجه گيري منطقي تر است تا نتيجه گيري ليبرالي.

در مورد دين ومتافيزيك، آنها معتقدند كه دين مانع راه است. بلكه متافيزيك فقط به سؤالات بي جواب نمي‌پردازد بلكه موجب ايده آل گرايي و خيال بافي ومشغول شدن به اموري است كه وجود خارجي ندارد نه اينكه شايد وجود داشته باشد. ولي فهم وجوب قطعي پيدا كردن برايش عملاً ممكن نيست بدين ترتيب ماركسيست‌ها شك در متفايزيك ندارند بلكه يقين به عدم صحّت وپوچ بودن آن دارند.

نظام كمونيسم همانند ليبراليسم معتقد به اين است كه انسان آزاد مطلق است وكافي است كه ميل وگرايش به چيزي پيدا كند وهر چيز از اميال حكم وسيله وابزار را دارند جهان وهرچه در آن هست جمادات، گياهان وحيوانات حتي عقل انسان وسيله وابزاري جهت طراحي نقشه براي رسيدن به هدف است وگفته شد در ليبراليسم هر مانعي كه بر سر راه وجود دارد بايد برداشته شود. اما يك مانع وجود دارد كه عملاً كنار گذاشتن آن ممكن نيست وآن ساير انسانهاست چرا كه رويارويي باعث جنگ وخونريزي مي‌شود وامكان دارد خود شخص نيز از بين برود.

واين امر نيز در كمونيسم مورد توافق است ومسائل ديگر كه كمونيسم وليبراليسم با آن موافق هستند اما اصل دعواسر چيز ديگري است وآن هم اينكه وجود انسان در مقابل انسان موجب بوجود آمدن تضاد شده واين تضاد نا امني درست كرده وجهت تامين امنيت بايد حكومت تشكيل داد.

مسلك كمونيستي معتقد است كه اين نحو تبيين از تضاد نادرست است واينكه ريشه‌نا امني وتضاد را در اصل وجود انسان مقابل انسان ترسيم كنيم در واقع يك نوع مغالطه ويا ناشي از سطحي نگري ومبتني بر تحليلهاي علمي وتاريخي نبود اين نوع كاوش به علت عدم وقت در مدت ورمز تضاد مي‌باشد.

كمونيسم مسلكي است كه از سوسياليسم افراطي ناشي شده است واساس آن بر الغاي مالكيّت وتقسيم بهرة كار بر طبق يك اصل كلّي (هر كس به قدر احتياج خود) مي‌باشد.

كمونيسم داراي مشتقاتي مي‌باشد كه عبارتند از:

1 ـ ماركيسم

2 ـ لنينيسم

3 ـ تروتسكي ايسم

4 ـ استاليسم

كه پايه اصلي كمونيسم اول: ديكتاتوري پرولتاريا، دوم: مالكيت فردي، سوم ما ترياليسم است.

فلسفه كمونيسم كه با اين سرعت رو به ترقي وپيشرفت است در حقيقت اعجاز وسحري ندارد لكن:

* موقعيكه اجتماع، شرافت وبزرگي وانسانيت را بر باد داد وتمام حقوق انسان را از ميان برد وميليونها برزگر گرسنه ولخت وپابرهنه (آنهائيكه درونشان را كرمها خورده وگوشه چشمها يشان را مگسها گزيده وخونشان را حشرات مكيده‌اند) بجاي گذاشت.

* صدها وهزارها عاجز وگدا، كه در سطل هاي زباله، دنبال ريزه‌هاي نان گشته وبا بدنهاي عريان و پا برهنه وبا صورتهاي كثيف وخاك آلود، ويلان وسرگردان شده وآنچه به سگهاي اشراف وثروتمندان مي‌رسد باين بيچاره‌ها نرسيد.

* جوانان نورس سست عنصري كه نتيجة زحمت وعرق ريزي وخون دل هزار گرسنه ولخت وپابرهنه، بجيب شان سرازير شد ودر راه شهوت ولذت جسماني بحد افراد، راه تامين آسايش وتجملات زندگي، در راه گسترده سفره‌هاي رنگين، مسابقه در راه مستي، عربده كشي ولذّت جوئي خرج شده وبكعده بدبخت وبيچاره ومحروم، شبها با يك مشت زن وبچه در يك اطاق كوچك بدون وسايل وامكانات زندگي كرد كه چه بساگرسنه خوابيدند.

* سرمايه داربي رحمي كه زن را از حريم خانه بيرون آورده وبه جستجوي لقمه ناني به كارخانه‌ها كشيد ودر اين گيرودار، اخلاق وعفت او را براي لقمه ناني تباه ساخت.

* اربابي كه دست تعدي وتجاوز به دختران پاكدل ومعصوم رعيت، در از كرده آنها را جهت اطفاء شهوت خود، بدبخت وبيچاره ساخت.

* عدالت از آن جامعه رخت بر بست وافراد زورگو ومالك، متجاوز ورييس، رشوه خوار وارباب، جنايتكار وكارمند، خائن شد وحق وعدالت مجاري طبيعي خود را سيرنكرد.

* جامعه ايكه از ثروتمندان جنايتكار وپولدار خائن طرفداري كرده ويك مشت توده محروم وبيگناه رافداي اين جنايتكاران كرد.

* اخلاق ووجدان انساني، فاسد شد وتراكم ثروت از يكطرف ومحروميت از جانب ديگر پديدار گشت.

* عقايد مذهبي مدرم را روزبروز با انتشار مجلات وروزنامه‌هاي ضد مذهبي وتبليغات سوء واشاعة فحشا، سست كرده و آنان را به آئين ومذهب بدبين نمايند.

در اين موقع صداي ميليونها مردم ستمكشيده، بدبخت، گرسنه، ظلم ديده و.. بلند شده وبه حدي محروميت كشيده‌اند كه ديگر احساس ظلم ودرك محروميت را هم نمي‌كنند.

اين صدا...

صداي صدها هزار لاشة آدمهائي است كه در كنار خيابانها افتاده ويا در جستجوي ريزه‌هاي نان باسگها وگربه‌هاي ولگرد در ميان سطل‌هاي زباله غوطه مي‌خورند.

صداي گرية بچه در دامان مادر غمديده، روي خاك، زير كلبة حصيري است.

صداي مظلوم وبدبختي است كه هزاران ظلم از ظالم ديده.

صداي يك جامه است كه در اثر بي ديني تمامي راهها رابسته ديده وراهي براي نجات پيدا نمي‌كند.

بلي! همين صداهاست كه زنگ خطر كمونيستي را به صدا در آورده واعلام خطر مي‌نمايد.

مردم چنين فكر مي‌كنند كه اگر در صف كمونيستي نيابند بناچار در صف سرمايه داران خواهند بود. سرمايه داراني كه تعدي وتجاوز مي‌كنند. ظلم مي‌كنند وجنايت وخيانت مي‌ورزند ناچار آنها راه نجات را منحصر به نظام كمونيستي خيال مي‌كنند وافكار كمونيستي خودبخود طرفداراني مي‌يابد.

در صورتيكه اگر اين افراد در آئين حيات بخش وسازنده اسلام اطلاعاتي داشته باشند، بالاترين وبهترين راه نجات از ظلم وبيدادگري سرمايه داري ودواي اساسي ودرمان اصلي رنجها ودردها همانا اسلام است نه كمونيسم.

باتوجه به اهداف استكبار جهاني ووجه اشتراك آنان با كمونيسم يعني جدائي از دين وگرايش به ماديگرى وارضاء شهوات و.. بايد دقت نظر داشته باشيم بر اينكه غرب وكمونيسم چه مي‌خواهند واگر آنها به نتيجه دلخواه خود برسند چه پيشامدهاي ناگواري بوجود خواهد آمد.

بايدتوجه داشته باشيم كه براي اينكه بتوان دليلي براي تهاجم فرهنگي غرب آورد قبل از هرچيز مباني انديشه سياسي غرب بايد مورد بحث قرارگيرد. به همين منظور بنده مباني انديشه سياسي غرب واينكه برچه مبنائي استوار است بازگو نمودم حال كه بحث برايمان روشن شد وسياست غرب كه بر مبناي دموكراسي وليبراليسم وپسوندهاي آن استوار است معلوم گرديد، موضوع اصلي بحث كه همان تهاجم فرهنگي غرب مي‌باشد را شرح مي‌دهم.

وقبل از بررسي فرضيه تحقيق «تهاجم فرهنگي» به شرح پيش فرضيه هائي مي‌پردازم.

در قسمت نخست فرهنگ را تعريف مي‌نمايم واينكه بطور كل فرهنگ به چه معني است؟

مفهوم واژة فرهنگ از مفاهيم بسيار پيچيده است وبه رغم تعاريف بي شماري كه در بارة آن شده است تاكنون تعريف روشن وجامعي از آن ارائه نشده است با اين همه منظور ما ازآن در بحث تهاجم فرهنگي عبارت از مجموعه‌اي از مايه‌هاي فكري وارزشي است كه در رفتار اختياري واجتماعي انسان اثر مي‌گذارد. ومي‌تواند فرهنگ را اينگونه نيز تعريف كرد:

فرهنگ يك سلسله اعتقاد وباور عقايد ديني ورفتارهاي اجتماعي است كه در يك جامعه وجود دارد وجامعه با همان عقايد مختص به خود پيش مي‌رود واين عقيده وباور الگويي است براي نسل‌هاي آينده كه آنها از آن به عنوان يك اصل كلي در پيشبرد زندگي خويش استفاده كنند. به طور مثال فرهنگ يك جامعه اسلامي اقتضا مي‌كند كه زنان آن جامعه طبق فرامين الهي حجاب داشته باشند وهمين لباس پوشيدن وداشتن ستر ونحوة پوشيدن لباس به عنوان يكي از مسائل مهم در يك فرهنگ است.

بايد دانست كه به اعتقاد ما، در جامعه‌اي كه اسلام به طور كامل تحقق وحاكميت يافته است سلسله‌اي از شناختها وباورها وهمچنين ارزشهاي اخلاقي ـ اجتماعي مورد قبول اسلام وجود دارد كه داراي يك شيوة رفتاري منسجم وهماهنگ مي‌باشند. اين شناختها وارزشها به علاوه رفتارهايي كه داراي انسجام كامل بوده ودقيقاً ناشي از همان شناختها وارزشها مي‌باشد فرهنگ اسلامي را تشكيل مي‌دهد.

چنانچه گفتيم اين مربوط به جامعه‌اي است كه اسلام در آن بطور كامل متحقق شود بنابراين اگر فرهنگ برخي از جوامع اسلامي از اين هماهنگي وانسجام رفتاري برخوردار نيست علت آن آميختگي وناخالصي است كه در اثر نفوذ عناصر بيگانه، در فرهنگ اسلامي صورت مي‌گيرد. نتيجتاً اين گونه جوامع را داراي فرهنگ التقاطي مي‌سازد كه اين دوگانگي، با وحدت اسلام ويكپارچگي فرهنگ اسلامي هرگز سازگار نيست اگر فرهنگ بيگانه (غرب) در فرهنگي ديگر علي الخصوص فرهنگ اسلامي نفوذ كند باعث از خود بيگانگي افراد جامعه شده وكم كم افراد جامعه مي‌شوند مقلّد بي چون وچراي بيگانگان وپس از اينكه افكار التقاطي در دستاوردهاي ملي يك مملكت نفوذ كرد ما مي‌شويم مصرف كنندة بيگانه وبيگانه پرست واين مي‌شود يك كار حساب شده واز پيش تعيين شده كه به تهاجم فرهنگي معروف است.

كه بنابر فرمودة مقام معظم رهبري: تهاجم فرهنگي به اين معني است كه يك مجموعة سياسي يا اقتصادي براي اجراي مقاصد خاص خود واسارت يك ملت به بنيانهاي فرهنگي آن ملت هجوم مي‌برد. در اين هجوم باورهاي تازه را به زور وبه قصد جايگزيني بافرهنگ وباورهاي ملي آن ملت وارد كشور مي‌كنند.

كلمه تهاجم از واژه‌هايي است كه از نظر لغوي معناي مشاركت طرفين دارند ولي اين معنا مراد نيست و در استعمالات عرف نيز به معني هجوم يك طرفه آمده است.

اگر چنين نباشد اعتقاد كساني كه اساساً «تهاجم فرهنگي» را يك لفظ بدون مصداق مي‌دانند وجريانات امروز را نشر وتبادل فرهنگي مي‌پندارند با معناي طرفين تهاجم سازگارتر است در حالي كه به وضوح مشاهده مي‌نمائيم كه فرهنگ مهاجم يك فرهنگ سلطه جواست كه با اهداف خاصّي در جهت بسط سيطرة خود، برنامه ريزي وتلاش مي‌كند وهمانگونه كه سردمداران واندیشه گران كنوني آن اظهار كرده‌اند قصد دارد كه جهان را «دهكده واحد جهاني» براساس مباني وارزشهاي اومانيستي مبدل سازد.

يعني اينكه تمام جهان به يك طرف نظر افكنند وبه يك جيز «مادي گرايي» بينديشند، بنابراين معني تهاجم با غافلگيري وتحميل توام است وعلت آنكه اين كلمه در عرف ما ارزش منفي دارد اين است كه دشمن مي‌خواهد باورها وارزشهاي معتبر ومتعالي را از جامعه ما برباید وبه جاي آن باورهاي نادرست وارزشهاي منفي رابر ما تحميل كند. واجمالاً در قرآن كريم آمده است:

0...ِنّ ِجْالَو ِالانس َينِاطَيَش اًّوُدَع ٍّيِبِن ِّلُكِلِ ا َنْلَعَج َكِلَذَكَوP

طرز تفكر ونحوه سلوك غرب عبارت است از «از خودبيگانگي» عنوان از خود بيگانگي مانند هر واژه واصطلاح علوم انساني به شكلهاي مختلف تعريف شده اما از ديدگاه اسلام معناي از خود بيگانگي يعني انسان بريده از خدايي كه تصور مي‌كند، خود واقعيتش بعد مادي اوست واو موجودي است قائم بالذات ودر جهت تثبيت اين توهم وتصور نادرست و متناسب با آن، اعمال ورفتار خود را تنظيم مي‌كند به نحوي كه از هر گونه تفكر وتصوري كه او را به خود حقيقتش؛ يعني از خدا بودن وبه سوي او بودن وعين ربط ووابستگي بودن ومستقل نبودنش اعراض كرده واز هرگونه عملي كه موجب غفلت وفراموشي خود حقيقتش باشد استقبال كرده وسعي در كشف وابداع اينگونه رفتار واعمال وتلاش جدي در جهت همگام شدن با اين گونه افراد واهتمام جدي در منزل گرفتن وراه يافتن در اينگونه مراكز مي‌نمايد.

چهره‌هاي متنوع «از خودبيگانگي»

1 ـ انكار خود: شايد اين عنوان باعث تعجب شود كه چگونه ممكن است انساني خود را منكر شود، ولي بادقت كامل دربارة حماقتهايي كه در زندگي انسانها ديده مي‌شود تعجب مزبور مرتفع خواهد شد. مگر «راسل» در مصاحبه معروفش نمي‌گويد كه: تقريباً همه انسانها زاويه‌اي براي جنون در مغز خود دارند، كسي كه مي‌بيند ولي مي‌داند كه ظلم بر انسانها ظلم به خود اوست، كسي كه مي داند فرار از تعهدها در حقيقت فرار از خويشتن است كسي كه مي‌داند دروغ گفتن پديده ايست كه واقع نگري ومنعكس ساختن واقعيات را مختل مي‌سازد آيا اين انسانها منكر خود نيستند.

مگر قانون گذار روان آدمي نگفته است: Pوَلا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَانسَايهُمْ انفُسَهُمْ...0 ([1]).

مانند كسانيكه خدا را فراموش كردند ودر نتيجه خودشان را فراموش نمودند نباشيد.

2 ـ قابل معامله داشتن خود: بيگانگان از خويشتن، منكر واقعيت خود نيستند وخود را هم مي‌بازند بلكه خود را قبال معامله مي‌دانند خود مي‌دهند وسود مي‌گيرند واگر اين معامله گری زبان آور، استمرار پيدا كند به از دست رفتن خود منجر مي‌شود كه «از خودبيگانگي» را بدنبال دارد.

P... وَلَسْئِبَلَسَ مَاشَوَرَاْ بِهِنفُسُهُمْ لَوْكَانُوا يَعْلَمُونَ0([2]).

... وچقدر بد است آنچه خودشان را بدان فروختند اگر درك مي‌كردند.

3 ـ هضم نكردن قدرتها وامتيازاتي كه در خود وجود دارد.

فرار از هر امتياز انساني، نوعي گريز از خود را دربر دارد ودر قرآن مجيد علت اين نوع بيگانگي ومعلول آن كه اضطراب وعذاب زندگي چنين آمده:

P... انَمَّآ يُرِيدُ اللَّهُ انْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ انْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ0([3]).

... جز اين نيست كه خدا مي‌خواهد در دنيا عزابشان كند ونفسهايشان نابود شوند...

اينان نمي خواهند بلكه خواسته‌هاي ديگران را به خود مي‌بندند. اينان اگر خيلي ترقي كنند در شخصيت زدگي‌ها زمين گير مي‌شوند.

اينان به خويشتن خيانت مي‌ورزند وبه خويشتن دروغ مي‌گويند وحيله گري در خويشتن راه انداخته‌اند.

که هر سه نوع بازيگري باخود، در قرآن مجيد گوشزده شده است.

که داناست خداوند ... .([4]) 0...ْمُكَسُانفَونُتانْخَتْمُنتُكْمُكَّانُهَّاللَمِلَءP...
شما به خودتان خيانت مي‌كرديد..

.بستند دروغ خودشان بر چگونه بنگر .([5])0...ْمِهِسُانفىَلَءْواُبَذَكَفْيَكْرُانظP

...خودشان با مگر نكردند وحيله .. .([6])0مُهَسُانفَّإلاَونُعَدْخَيا َمَوP...

آثار خودباختگي

1 ـ اصالت دادن به ديگري

انسان از خود بيگانه در تمام يا برخي از شؤون خود، اصالت را به ديگري مي‌دهد، و در ارزيابيها واحساس دردها وتشخيص درمانها مشكلات وراه حل‌ها وايده آل‌ها، آن ديگري را اصل قرار مي‌دهد وامور آن را بر اساس آن ديگرها مي‌سنجد ودر موردشان قضاوت مي‌كند انتخاب مي‌كند وطبق آن عمل مي‌كند.

2 ـ برهم خوردن تعادل روحي

اگر انسان از خود بيگانه شد وعنان اختيار خويش را در دست ديگري نهاد به دو دليل تعادل خويش را از دست مي‌دهد: نخست آنكه، حركتهاي آن ديگري چون با مقتضاي ساختار وجودي او سازگار نيست دچار عدم تعادل مي‌شود. ديگر آنكه آن ديگري موجودهاي متنوع ومتعدد را در بر مي‌گيرد كه آنان خواستهاي مختلف ومتضاد دارند وتعادل انسان از خودبيگانه را برهم مي‌زند.

3 ـ بي هدفي وبي معياري

انسان از خود بيگانه دچار بي هدفي مي‌شود، در واقع او خود به صورت معقول وحساب شده هدفي را بر نمي‌گزيند ودر زندگي ورفتار خود مذبذب است همانند منافقان كه بين خود وخداسرگردانند.

4 ـ عدم آمادگي وقدرت بر تغيير وضعيت

انسان از خود بيگانه، كه خود را ديگري پنداشته واز خود واقعيتش غافل است يا در اثر مطلوب پنداشتن وضعيت فعليش حاضر هيچگونه تغير نيست ودر برا به آن مقاومت مي‌كند ويا به دليل غفلت از خود وضعيت مطلوب در انديشة تغيير وضعيت نيست در نتيجه قدرت بر تغيير وضعيت ندارد.

5 ـ اصالت ماده و ماديات

اگر انسان خود را ديگري پنداشت طبيعي است كه هويت آن ديگري را هويت خود مي‌پندارد مثلاً: حيوانيّت وقتي به جاي انسانيت نشست ديگري چنين پنداشته مي‌شود كه هر چه هست جسم وتنعّمات مادّي است.

6 ـ عدم بهره گيري از عقل و دل

كسي كه دچار «از خود بيگانگي» شده گاه شيطان، گاه حيوان، گاه موجود ديگري را خود مي‌پندارد وتسليم او مي‌شود وخود را در حدّ همين دنيا ولذات آن خلاصه مي‌كند در نتيجه، ابزارهاي شناخت عقلاني قلبي انساني خود را مهر كرده وراههاي شناخت حقيقت را برخود مي‌بندد حال بينيم فرهنگي كه افراد آن دچار اين مرض لا علاج مي‌باشند چگونه مي‌تواند اصالت خود را حفظ كند وبه عنوان يك فرهنگ اصيل قابل تحمل گردد. فرهنگي كه مردم جامعه‌اي دچار اين عارضه وخيم مي‌باشد چه امر خيري دارد جز اينكه انسان را از خدا دور نمايد واو را بدرجه يك حيوان پائين بكشد. و چيست فرق انسان و حيوان؟

در جامعه اسلامي كه ما در آن زندگي مي‌كنيم اگر چنين فرهنگي حاكم گردد وخدا از خانه‌هاي ما كوچ كند چگونه آن جامعه استواري ووقار ديني خود را حفظ خواهد نمود. چگونه آن جامعه به تمام كمالات خويش دست خواهد يافت؟

گونه‌هاي مختلف تهاجم بازمينه‌هاي تسلط كفار بر مسلمين

بر طور كلي مي‌توان زمينه‌هاي تسلط را در چهار مورد زير خلاصه نمود:

1 ـ سلطه نظامي:

يكي از عادي ترين وشناخته شده‌ترين راههاي كه بتوان بر ديگري غلبه پيدا كرد حملات نظامي است كه اسلام با آن روبرو بوده است. سلطة نظامي يك پديده جديد ونونيست بلكه در همه ادوار نمونه‌اي بوده است. دشمنان اسلام نيز كه تعاليم ديني را مي‌پذيرفتند و از طرفي نمي‌توانستند پيشرفتهاي سريع مسلمين را تحمل كنند جنگ را بر آنان تحميل مي‌كردند تا شايد ضمن شكست دادن آنها در جبهه نظامي بر مقدراتشان تسلط يابند.

نمونه‌اي از اين تهاجمات را مي‌توان در جنگهاي صليبي عليه مسلمانان مشاهده كرد كه بر اساس كينه توزي وبااستفاده از ضعف وتفرقه مسلمين آغاز شد.

2 ـ سلطه سياسي:

در اين روش دشمن به جاي لشكر كشي وخونريزي تلاش مي‌كند كه با انجام توطئه‌هايي صحنه سياسي را در يك كشور به نفع خود تغيير دهد وبراي اين كار عناصري را از ميان افراد خودشان بر مي‌گزيند وبا دادن وعده‌هاي سرخرمن مثل رياست وحمايت، آنها را مزدور خود مي‌سازد وبدين ترتيب بر اركان حكومت وهمه شؤون آن كشور تسلط پيدا مي‌كند اين همان تسلط سياسي است كه اهداف اقتصادي را نيز در بر مي‌گيرد وغالباً باسلطة اقتصادي توام است.

3 ـ سلطه اقتصادي:

در اين شوه دشمن مي‌كوشد كه اقتصاد مسلمانان را تحت سلطة خود در آورد تا از فعاليتهاي اقتصادي،

منابع زير زميني ومعادن آنها به نفع خويش بهره برداري كند.

براي اين كار الگوي مصرف را مطابق با منافع خود تغيير داده وبوسيله تبليغات وبرنامه ريزي، روح مصرف گرايي را در جامعة مسلمانان تقويت مي‌نمايد وبا فرستادن كالاي ارزان، كارخانه‌هاي داخلي را منجر به ورشكستگي مي‌كند وبا هر ترفندي از پيشرفت صنايع آن كشور جلوگيري مي‌كند تا بازار مسلمانان را در انحصار كالاي خود در آورد. و سرانجام بتواند شريان اقتصادي آنان را كاملاً در اختيار بگيرد.

4 ـ سلطه فرهنگي:

در ميان شوه‌هاي استعماري وسلطه گري، آنچه از همه خطرناك تر ودر عين حال مخفي تر مي‌باشد سلطه فرهنگي است خطري كه در اين زمينه جبهة اسلامي ما را تهديد مي‌كند، به خاطر گستردگي جبهة تهاجم، پيچيدگي آن وصدماتي است كه از نظر معنوي به روح او وارد مي‌كند وافكار وعقايد وارزشها را در درون وي به نابودي مي‌كشد وحيات معنوي‌اش را مختل مي‌سازد.

امروز دشمنان اسلام و بشريت براي انجام مقصود خويش با استفاده از همه ابزارها وشيوه‌ها وبا به كارگيري برترين تكنولوژيها وجديدترين روشهاي علمي، به جبهه‌اي به وسعت قلبهاي معتقد وسالم ودين باور در سرار جهان اسلام مورد هجوم ناجوانمردانة خويش قرار داده‌اند.

ديگر مسئله آمدن بيگانه به داخل يك خاك مطرح نيست بلكه سخن از بيگانه شدن از خويش «از خودبيگانگي» واز درون پوسيدن است رهبر فقيد مسلمين جهان حضرت امام خميني (ره) فرمود: «ما از حصار اقتصادي نمي‌ترسيم. ما از دخالت نظامي نمي‌ترسيم آن چيزي كه ما را مي‌ترساند وابستگي فرهنگي است.

استقلال وموجوديت هر جامعه از استقلال فرهنگ آن نشات مي‌گيرد وساده انديشي است كه گمان مي‌شود با وابستگي فرهنگي استقلال در ابعاد ديگر يا يكي از آنها امكان پذير است..»

بي جهت ومن باب اتفاق نيست كه هدف اصلي استعمارگران كه در رأس تمام اهداف آنان است هجوم به فرهنگ جوامع زيري سلطه است.

آري، هنگاميكه ابرجنايتكاران در عرصه سياسي مجبور شدند ناباورانه در مقابل سياسيت نه شرقي ونه غربي ميهن اسلامي، شوند وزمانيكه در جبهه نظامي در برابر حماسه‌هاي فرزندان با ايمان ودلاور امت اسلامي دچار ياس وخفت وزبوني شدند وآنگاه كه توطئه‌ها، فشارها وتحريم‌هاي اقتصادي را چندان مؤثر نيافتند بلكه به عكس، آن را در روند رشد وتوسعه وشكوفايي استعدادهاي مردمي داراي نتايج غير منتظره ديدند سرانجام ناگزير به حيله نهايي خود يعني هجوم فرهنگي متوسل شدند وبه گفته مقام معظم رهبري: «عقبه نظام را مورد هدف قرار دادند».

ما بايد تهاجم فرهنگي را يك مقوله حقيقي وجدي به حساب بياوريم. مبارزه فرهنگي با تفكر اسلامي وجمهوري اسلامي داراي شاخه‌ها وشعبه‌ها متعددي است كه اگر واقعاً انسان بخواهد آنها را بررسي و احصا كند خواهد ديد كه عرصة بسيار گسترده‌اي دارد. به طور مثال تفكّر سياسي اسلام در مطبوعات، در كتابهاي مختلف ودر ترجمه‌ها، حتي در تاريخ نويسي زير سؤال مي‌رود. بالاخره اين انقلاب بر مبناي تفكر سياسي اسلامي بناشده است. اگر اسلام يك تفكر سياسي نداشت يك انقلاب بر مبناي اسلام انجام نمي‌گرفت ويك نظام بر اساس آن به وجود نمي‌آمد. به هر حال اين نظام باهمان تفكر سياسي اسلام شكل گرفته وبناست حركت كند. تهاجم فرهنگي با تبادل فرهنگي متفاوت است. تبادل فرهنگي يك چيز لازمي است وهيچ ملّتي از اين كه معارفي را در تمام زمينه‌ها ـ از جمله فرهنگ ومسايلي كه به عنوان فرهنگ به آن اطلاق مي‌شود ـ از ملتهاي ديگر بياموزد بي نياز نيست در هميشة تاريخ همين گونه بوده است. ملّتها در رفت و آمدهاي شان با يكديگر، آداب زندگي، خلقيات، علم، نحوة لباس پوشيدن، آداب معاشرت، زبان، معارف ودين را از هم فراگرفته‌اند. كه اين مهمترين مبادلة ملتها باهم بوده است واز تبادل

اقتصادي وكالا هم مهمتر است. مثلاً بردن اسلام توسط رفت وآمدهاي تجار وسياحان ايراني به قسمتهاي مختلف وكشورهاي گوناگون مثل مالزي، اندونزي و.. در تبادل فرهنگي هدف، بارور كردن وكامل كردن فرهنگ ملّي است ولي. در تهاجم فرهنگي هدف ريشه كن كردن واز بين بردن فرهنگ ملّي است. در تهاجم فرهنگي چيزهايي را كه به ملت مورد تهاجم مي‌دهند خوب نيست وبد است. مثلاً وقتي اروپائيان تهاجم فرهنگي را در كشور ايران شروع كردند روحية وقت شناسي، شجاعت، خطر كردن در مسايل، تجسس وكنجكاوي علمي را برايشان نياوردند. نخواستند تا با تعليمات وتبليغات وپيگيري، ملت ايران يك ملت داراي وجدان كار ووجدان علمي بشود. آنها فقط بي بندوباري جنسي را وارد كشور كردند. استفاده كردن از فرهنگ ديگران انسان را تكميل مي‌كند اما فرق است بين اين كه يك داروي مقوي يا يك غذايي مقوي را برود با معرفت وبيداري از بين صد قلم دارو وغذا انتخاب كند يا دارو وغذايي را تحميل او كنند كه به ضرر اوست.

انگيزه وهدف دشمن از تهاجم فرهنگي

گاهي هجوم فرهنگي به انگيزة الهي صورت مي‌گيرد كه البته اين كار انبياء وپيروان آنهاست انگيزة آنان از قيام، در هر جامعه‌اي اين است كه بانيّتي الهي فرهنگ آن جامعه را تغيير دهند. زيرا، وظيفه‌اي در اين زمينه از سوي خدا بر دوش آنها گذاشته شده است تا خطاها وانحرافات جوامع را اصلاح كنند. چنين كاري خواه ناخواه موجب تصرّف در فرهنگ مي‌شود اما اين كار ممدوح است وما از اين گونه هجوم فرهنگي استقبال مي‌كنيم. اگر واقعاً جامعة ما از نظر شناختها وارزشها ورفتارها مبتلا به مفاسد وانحراف باشند وكساني در صدد اصلاح انحرافات برآيند ما بايد از آنان ممنون باشيم اين كار هيچ عيبي ندارد. اما منظور ما از هجوم فرهنگي به اصطلاح معروف عكس اين مطلب است. يعني ايجاد تغيير نامطلوب به وسيلة گروهي در جامعه تا ارزشها را به ضد ارزش تبديل كنند. باورهاي صحيح را از مردم بگيرند.

ترديد، وسوسه، بي باوري، وارفتگي وانهادگي را در مردم ايجاد كنند كه منظور از هجوم فرهنگي همين

است.

انسانها از اعمال خود در زندگي انگيزه‌هاي متفاوت دارند. طبيعي ترين انگيزة حيواني براي رفع نيازهاي مادي وفيزيولوژيكي است. مانند غذا خوردن وارضاي هوسهاي جنسي وشهواني اين نيازهاي طبيعي در بعد حيواني انسانها ظهور پيدا مي‌كند. وآنان تلاش مي‌كنند اين غرايز را بهتر وبيشتر ارضاي نمايند. اين مساله در بيشتر جوامع غربي مشاهده مي‌شود وآنان اهداف مادّي واقتصادي دارند. آنها براي اين كه بتوانند بيش از پيش اجناس خود را به ديگر كشورها صادر نمايند بايد فرهنگ آنجا را مطابق خود عوض كنند اگر فرهنگي مبتني بر عقايد مذهبي، زهد پارسايي باشد بازاري براي آنها به وجود نمي آورد كه بتوانند هر روز ابزار واسباب آرايش جديد. وسايل تزييني وامثال آن به آنها عرضه كنند. آنها مي‌خواهند هرچه بيشتر توليدات خود را به فروش برسانند وبازار خوبي براي كالاهاي خود به وجود آورند براي اين منظور بايد فرهنگ مردم آن كشور را به فرهنگ مصرفي تبديل كنند همان طور كه در دوران طاغوت «رژيم شاه» فرهنگ مصرفي ترويج مي‌شد، امروز هدف بيشتر مهاجمان فرهنگي اين است كه از اين هجوم به عنوان يك ابزار استفاده كنند وگرنه هرگز براي مسايل فرهنگي اصالتي قايل نيستند ودر زندگي غير از ارضاي شهوات وارضاي جنون پول اندوزي چيز ديگري برايشان مطرح نيست. آنها در صدد تغيير فرهنگ مردم هستند تا منافع اقتصادي كه بزرگترين هدف آنها از هجوم فرهنگي مي‌باشد تامين شود.

چيزهايي مثل مدّ لباس وشكل زندگي كه با افكار دشمنان بيشتر سازگاري دارد، همه از مظاهر هجوم فرهنگي دشمن است. اين هجوم فرهنگي است كه ما را از هويت خودمان تهي مي‌كند به گونه‌اي كه گويي مانه فرهنگ داريم نه علم، نه زبان ونه خط.

علل وريشه‌هاي تهاجم فرهنگي غرب «قدرتهاي استعمارگر» به دنياي اسلام

1 ـ اسلام مانعی بزرگ در برابر استعمارگران

هرجا اسلام باشد طرد اركان نظام سلطة جهاني در آنجا هست وهرجا اسلام تشكيل بشود به معناي ضدّيت با ظلم، ضديت با تجاوز، ضديت با استعمار واستثمار، ضديت با تحقير مردم وضديت با نشانه‌هاي نظام سلطه در دنيا امروز است.

چون اسلام در مقابل طمع ورزيهاي استكبار يك مانع بزرگ به حساب مي‌آيد هر جا اسلام حضور داشته باشد اجازه نمي‌دهد قدرتهاي استكباري غارتگري كنند وبه ميل خود هر كاري مي‌خواهند بكنند.

2 ـ جلوگيري از بيداري وخيزش اسلامي ملل مسلمان

قدرتها با اسلام وبيداري مسلمين دشمن هستند ودشمني آنها با ايران اسلامي به همين خاطر است وهمة تلاش آنها اين است كه حركت اسلامي در دنيا زنده نشود البته در رؤوس اين خصومتها دولت متجبر ومتجاوز آمريكا قرار دارد وپشت سر او نيز قدرتهاي كوچك وبزرگي هستند كه يا نسبت به اسلام خصومت ديرينه واصطكاك منافع دارند ويا از اسلام مي‌ترسند. دشمني آنان با ايران اسلامي به اين خاطر است كه بيداري اسلامي از اينجا جوشيد وامروز ملتهاي مسلمان در همه جاي دنيا از اين حركت وانقلاب پيروز اميد مي‌گيرند وگامهاي خود را محكم مي‌كنند وبه پيش مي‌روند. وقدرتهاي شيطاني غربي يعني آمريكا واذناب آمريكا فهميده‌اند كه وقتي يك ملّتي مسلمان باشد وبه نام خدا قيام كند اين يعني چه. لذا از اسلام بيشتر مي‌ترسند ونسبت به اسلام بيشتر بغض وعداوت مي‌ورزند همان طوري كه قرآن كريم بيان فرموده است: Pوَلَن تَرْضَى عَنكَ الْيَهُودُ وَلاَ النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ0 حقيقتاً اين بيان از معجزات قرآن است كه تا جامعة مسلمانان از اسلام دست برندارند دشمنان راضي نمي‌شوند.

شيوه وابزارهاي قدرت استعمارگر در تهاجم فرهنگی به دنياي اسلام

1 ـ تحريف ومخدوش كردن تاريخ اسلام

بعد از قرون وسطي در مغرب زمين ودنيا مسيحيت به شخصيت رسول اكرم ((صلي ا عليه وآله)) تهاجم تبليغاتي وسيعي انجام گرفت ودشمنان سوگند خوردة اسلام فهميدند كه يكي از راههاي مبارزه با اسلام اين است كه چهرة نبي اكرم ((صلي ا عليه وآله)) را مخدوش بكنند. در همين اواخر هم ملاحظه شد كه وقتي استكبار جهاني به بركت انقلاب اسلامي مواجه با رشد معنوي اسلام شد مزدور خود را وادار كرد تا به شخصيت رسول اكرم ((صلي ا عليه وآله)) اهانت بكند وآن كتاب شيطاني را بنويسد.

2 ـ اشاعة شهوات وبي بندوباري هاي اجتماعي

غرب براي اين كه بتواند موقعيت خودش را تثبيت كند مجبور است به فكر اسلام باشد وبه يك نحوي وجدان ديني واسلامي را در اين نقطه از بين ببرند والا بابيدار بودن وجدان ديني وايمان اسلامي مردم ادامة نقشه‌هاي آنها ممكن نخواهد بود ـ كه اين تشخيص آنها درست بود كه مانع عمده براي آنها اسلام است. وقتي، نوبت به كشورهاي اسلامي رسيد به اين فكر افتادند ـ بايد كاري كرد، وبراي اينكه نسلهاي روبه رشد اين كشورها از دين جدا شوند دو راه بايد پيموده مي‌شد يك راه اشاعة شهوات وباز كردن راه شهوتراني بود وچون پروش روح انسان بدون محدود كردن شهوات امكان پذير نيست وانسان وقتي شهواتش عنان گسيخته باشد مي‌شود همان حيوان وبهايم، كه در اين صورت رشد انساني براي انسان امكان ندارد.

پس راه سادة وآسان مبارزه با اديان در هر جامعه‌اي اين است كه راه عنان گسيختگي ومهار گسيختگي شهوات را باز كنند. اين كار را شروع كردند وانجام دادند ويكي از مظاهر آن همان كشف حجاب بود كه از مهمترين كارها محسوب مي‌شود.

وراه دوم رواج ميخوارگي ومسالة ديگر شكستن رابطة محدود زن ومرد بود كه اين كار راهم انجام دادند.

3 ـ استفاده از تجهيزات تبليغاتي پيشرفتة دنيا

دشمنان اسلام، ابرقدرتها ومستكبران، دنيا طلبان ووحشي صفتان در طول سالهاي متمادي به جان اسلام ومسلمين افتادند همه ابزارها را براي كوبيدن اسلام به كار بردند، چه پولها خرج كردند، چه نقشه‌ها كشيدند، چه لطماتي بر ملتهاي مسلمان وارد كردند.

امروز دشمنان اسلام از هميشة تاريخ مجهز ترند فيلم ضد اسلام مي‌سازند واز تلويزيون‌هاي بين المللي پخش مي‌كنند وهر كس آن را تماشا كند به اسلام ودين بدبين مي‌شود. راديوها، خبرنامه‌ها و خبرگزاري‌ها در سطح جهان بر ضد اسلام كار مي‌كنند كه اين يك نمونه از پيشرفت تجهيزات اسلام است.

4 ـ منزوي كردن اسلام در صحنه‌هاي سياسي ـ اجتماعي وبين ملل مسلمان

در محيط‌هايي كه يك فرهنگ ملي ومدافع از حيثيت خود وجود دارد كار اول آنها اين است كه فرهنگ آن را بگيرند ويكي از ترفندهاي آنان همين نغمة شوم جدايي دين از سياست است آنها با اين مكر وحيله خواسته‌اند كه صحنة زندگي را از حضور دين فارغ كرده وخود زمام امور دنياي مردم را به دست گيرند وبي دغدغه بر سرنوشت انسانها تسلط يابند. آري اين اسلام آمريكايي است كه مردم را به دوري از سياست وفهم وبحث سياسي مي‌خواند ولي اسلام ناب محمدي سياست را بخشي از دين وغير قابل تفكيك از آن مي‌داند وهمه مسلمين را به درك وغمل سياسي دعوت مي‌كند.

5 ـ مخدوش جلوه دادن چهرة انقلاب اسلامي

پس از پيروزي انقلاب اسلامي وتشكيل جمهوري اسلامي در ايران واعلام اين كه ملت ايران در صدد است جامعه‌اي بر اساس ارزشهاي اسلامي بسازد ودر آن مقررات اسلامي را تحقق بخشد موج تبليغات وبوقهاي تبليغاتي شرق وغرب ووابستگانشان جمهوري اسلامي را به نام بنيادگرا وكهنه پرست ورو به گذشته وعناويني از اين قبيل به شدت مورد حمله قرار داده آنان از بازگشت ملتها به گذشته‌اي كه به آنان عزت وعظمت را ياد آوري مي‌كند، راه جهان وشهادت را به روي آنان بازكند، كرامت انساني را برگرداند، دست سلطه گران را از غارت سلطه وچپاول به مال وناموس آنان قطع كند آيه Pوَلَن يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً0.

را به آنان بياموزد وفرمان Pان الحكم إلاّ َ ا0 را در زندگي آنان اجرا كند وخلاصه خدا ودين وقرآن را محور زندگي آنان سازد ودست طواغيت مستكبر ومستبد وسلطه طلب را از زندگي آنان قطع كند از بازگشت به چنين گذشته‌اي وپيوند با چنين تاريخ، ناخشنود وسراسيمه وبيمنا كند ولذا با ترفندهايي مي‌خواهند مانع آن شوند.

راههای مقابله با تهاجم فرهنگی

الف) قيام مسلمين براي احياي حاكميت اسلام

به درستي علاج ودرمان دردها وناكاميهاي ملل مسلمان بازگشت به اسلام وزندگي در نظام اسلامي وزير سايه احكام اسلامي است. اسلام قادر است كه مسلمانان وهمه انسانها را نجات دهند مشروط بر آنكه درست شناخته شده و سپس درست به آن عمل شود.

ملتهاي مسلمان با اتكا به خدا وبراي احياي اسلام وبراي تجديد حيات عملي اسلام وبراي كم كردن نفوذ دشمن وبراي تامين استقلال ملتهاي خودشان وبراي وحدت بزرگ اسلامي بايد قيام كنند.

ب) تبيين حقايق اسلامي با استفاده از هنر وروشهاي هنري

كار زياد بر روي شخصيت پيغمبر، ابعاد زندگي، سيره، اخلاق وتعاليمي كه از آن بزرگوار ماثور و منصوص است ما را براي رسيدن به اهداف كمك خواهد كرد.

شكي نيست كساني كه تفكر يا انگيزه ويا اهواي غلط دارند نيز از هنر استفاده خواهند كرد. هنر چيزي است كه همة صاحبان شعور در جهان مي‌خواهند از آن استفاده كنند. يكي از انواع استفاده اين است كه انديشه ناپاكي را به وسيله هنر در ذهن انسانها بريزند مثل پول ويا سلاح كه صاحبان انديشه وروش ناپاك از آن استفاده مي‌كنند. اما اگر انديشه پاك، مقدس ووالا توانست از آن استفاده كند عقب نخواهد ماند.

ج) يگانگي ووحدت كلمه مسلمين

با نگاهي به صحنة جهان احساس مي‌شود حركت عظيم اسلامي روزبروز رو به شدت وقوت است زمان به سوي ارزشهاي اسلامي ومعنوي در گذر است مسلمانان بيدار شده‌اند وبيدار مي‌شوند. چه مستكبرين وقلدران بخواهند وچه نخواهند چه آمريكا بپسندد و چه نپسندد رسالت عده‌اي مزدور واجنبي براي ضربه زدن به حركت عزّت آفرين اسلامي تفرقه است بايد اينها را شناسايي وبا آنها مقابله كرد.

اگر مسلمانان هوشيار باشند وخود را به عزت اسلام، عزيز بشمارند وبه قوت اسلام قوي بشمارند بي‌گمان اين حركت خواهد توانست به اهداف خود برسد.

د) صدور انقلاب، صدور فرهنگ اصيل اسلامي

از آغاز پيروزي انقلاب اسلامي حركتي آغاز شده است كه با تمام شدن جنگ ويا رحلت امام (ره) وبا حوادث گوناگون تمام نمي‌شود انقلاب اسلامي ايران از آنجا كه بر پايه اسلام وبر مباني شريعت اسلامي واسلام

ناب محمدي ((صلي ا عليه وآله)) استوار است نمي‌تواند محدود به مرزهاي خاص وملي‌ّت وقوميّت خاص باشد مساله اين است كه ملت ايران، يا مسؤولان اين كشور، بخواهند با روشهاي معمولي دنيا انقلابشان را به جايي و براي كسي صادر كنند.

انقلاب اسلامي به عنوان يك سر مشق براي زندگي اجتماعات وكشورهاي بوده وهست وهميشه جديد مي‌باشد واگر خوب به آن عمل شود اين الگو تا قرنها به عنوان الگوي يگانه جوامع بشري خواهد بود.
واستعمارگران ودشمنان دين واسلام نيز از همين موضوع واهمه دارند. آنها با اسلامي كه حامي انسانهاست واسلامي كه در حال مبارزه با ظلم وستم است، مخالفند ومي ترسند.

به طور خيلي صريح وروشن مي‌توان گفت كه تهاجم فرهنگي عليه ايران اسلامي از دوران رضاخان آغاز شد البته قبلاً مقدمات فراهم شده بود و عده‌اي را به عنوان روشنفكر ومتمدن در داخل كشور كاشته بودند. اگر حوادث دوران قاجار وجنگهاي ايران وروس به بعد را بخوانيم متوجه خواهيم شد، كه چه حوادثي در كشور روي داده است اما كسي كه بهتر از بقيه عمل كرد وبزرگترين قدم را به نفع فرهنگ غرب برداشت (به نفع استعمار انگليس) همين رضاخان بود.

رضاخان كه دست نشاندة انگليس بود آمد لباس ملي را از مردم گرفت وگفت كه با اين لباسها نمي شود عالم شد. بدرستي كه چه حرف ومنطق مسخره‌اي ارائه داد، آنها لباس يك ملت را عوض كردند، چادر را از سرزنها برداشتند وگفتند با چادر ممكن نيست زني عالم ودانشمند بشود و در فعاليت اجتماعي شركت بكند؛ كه نه تنها زني بدون چادر عالم نشد بلكه در صحنه‌هاي اجتماعي شركت نكرد. رضاخان اين مرد قلدور، نادان وبي سواد آمد، خود را در اختيار دشمن قرار داد لباس كشور را عوض نمود ودين را ممنوع ساخت وبا اين كارها چهره‌اي محبوب براي غرب نجاوز گر شد.

بعد از اينكه چادر از سر زنها برداشته شد دانشگاههايي كه هدفشان، دين زدايي وتربيت عناصر سر سپرده بود، تاسيس كردن، آنها اين دانشگاهها را بر مبناي بي اعتقادي تاسيس نمودند وهرگروه از جوانهايي كه در دوران اول براي تحصيل رفتند هدف تبليغات ضد اسلامي اروپاييها قرار گرفتند اين گروه كساني بودند كه با دين بيگانه حتي سرجنگ داشتند.

علل وريشه‌هاي تهاجم فرهنگي به انقلاب اسلامي

1 ـ احياء واعتلاي انقلابي در ايران وجهان

اسلام در هر دوره از دوران در طول 1400 سال هر وقت با چهره واقعي خود در دنيا آشكار شد دشمني هاي شديد، كينه‌هاي عميق، خيانتهاي عجيب وغريب در مقابلش صف آرايي كردند. اما هر وقت اسلام از چهرة واقعي خود دور شد وجلوه‌ها ودر خشندگيها وبرندگيها وداعيه‌هاي بزرگ خود را پنهان كرد ونشان نداد، دشمن حاكم شد، صف آرايي‌ها كم شد از اول اسلام تا امروز همين منوال بوده‌است مانند عصر پيغمبر كه در مكه با چه دشمنيها وخيانتهايي روبرو شدند. همه حيوان صفتان وددمنشان در مقابل او صف آرايي كردند. آنها اسلام را مانع عيش وخوشگذراني خود مي‌دانستند. اما در اسلام ابوذر صفتان وعمارها وبلال‌ها بودند كه براي حفظ واعتلاي اسلام از جان خود گذشتند همين امر هم ترسي را بر اندام دشمنان اسلام انداخت. وچون تمام راهها را بسته ديدند به فرهنگ ملت هجوم آوردند تا بتوانند به نيّات كثيف خود برسند.

2 ـ انقلاب اسلامي، آغاز عصر دين ومعنويت وعصر امام خميني(ره)

با ظهور انقلاب اسلامي وتشكيل نظام جمهوري اسلامي در ايران ومبارزات طولاني كه ملت ايران پشت سر رهبر عظيم الشان خود براي حفاظت از انقلاب واسلام انجام دادند عصر جديدي با خصوصياتي متمايز با دوران قبل در عالم بوجود آمد وبا خصوصياتي كه اين دوران دارد چه قدرتهاي مادي دنيا بخواهند وچه نخواهند وچه آمريكا بخواهد وچه نخواهد اين دوران آغاز شده وبه پيش هم رفته است.

با ظهور انقلاب باورها واعتقادات مذهبي گسترش يافت ومردم به باورهاي ديني برگشتند ومعنويات رشد كرد. با انقلاب به ارزش انسانها وحضور مؤثر توده‌هاي ميليوني مردم معنا بخشيده شد وجايي براي ديني وبي ايماني وتهي بودن از اعتقاد مذهبي باقي نبود.

جايي براي دخالت استعمارگران وانجام اعمال كثيف شان نبود وآنها، نبود خود را حس كردند در نتيجه در صدد دخالت غير مستقيم وهجوم فرهنگي بر آمدند.

3 ـ جمهوري اسلامي ايران، ام القراي وكانون حركت جهاني اسلام

يكي از مشكلات عمدة جهان اسلام دشمني كينه توزانه وديوانه وار جبهة شيطان به خصوص شيطان بزرگ با اسلام، مفاهيم وعقايد اسلامي است. مساله براي استكبار جهاني وزشت ترين بخش آن، يعني حكومت ظالم آمريكا، فقط اين نيست كه در ايران بازارش را از دست داده يا منابع ايران را از دست داده است البته اين هم هست زيرا براي دستگاههاي سرمايه داري عالم، پول، سرمايه واستفاده مادي همه چيز است اما همة مساله اين نيست بلكه اين بخشي از مساله است ودستگاه استكباري كه آينده نگري دارد. مي فهمد و مي‌داند كه اگر اين حركت، يعني حركت اسلامي استوار ومؤمن ومتكي به ايمانها وعواطف مردم به همين ترتيب پيش برود، ادامه قدرت استكباري ودستياران ودست نشاندگانش مشكل وبلكه محال خواهد شد. آنها اين را مي‌دانند واز هيچ كاري براي پيشبرد اهداف خود فروگذار نخواهند بود.

4 ـ ضديّت انقلاب اسلامي با نظام سلطه‌ي حاكم بر جهان

كانون معنويت الهي در ايران بر همه ظلمها وتجاوزها وتعدي‌ها وپليديها خط بطلان كشيده است لذا قدرتهاي جهاني كه نظام اسلامي ايران را مخالف با خواسته‌هاي خود مي‌دانند مصمم هستند تا اين كانون را به طور فيزيكي محو كنند وحتي اگر شده كيفيت آن را تغيير دهند.

شيوه‌ها وابزارهاي دشمن در تهاجم فرهنگي به انقلاب اسلامي ايران

1 ـ شيوع فرهنگ غلط، فساد وفحشا ميان جوانان

دشمن از اين راه مي‌خواهد جوانان را نوگراكند واز اسلام وايمان دور سازد كه به گفته مقام معظم رهبري: «كاري كه از لحاظ فرهنگي دشمن مي‌كند نه تنها يك تهاجم فرهنگي بلكه بايد گفت يك شبيخون فرهنگی، يك غارت فرهنگي ويك قتل عام فرهنگي است».

دشمن اسلام وانقلاب مي‌خواهد بوسيله چاپ ونشر مطالب شبهه انگيز وپخش عكسهاي مبتذل وفيلم‌هاي ويديويي آزاد وجنسي وقبح واشاعة فحشا وتحريك شهوات، جوانهاي مؤمن را از پايبندهاي متعصبانه به ايمان كه حافظ تمدن است منصرف كند. او مي‌خواهد جوانهارا غرق در شهوتراني وميگساري نمايد.

غرب پوشش زن را از او مي‌گيرد تا وسيله‌اي شود براي تحريك مرد، به راستي اين عرياني زن به عنوان يك سنت وخوردن مسكرات به عنوان يك رسم رايج مال كجاست؟ معلوم است مال اروپاست. از فرهنگ قديمي اروپا ناشي شده وبه ديگر مكان‌ها سرايت كرده است واگر كسي با آن مخالفت كند مرتكب گناه كبيره‌اي شده است.

2 ـ تضعيف روحانيت با حربه‌هاي تبليغاتي

از پيروزي انقلاب تاكنون روحانيت ـ به خصوص عناصر برجسته‌ي آن ـ كه مستقيماً در خدمت نظام جمهوري اسلامي بوده‌اند. بي وقفه آماج حملات مسموم دشمن بوده‌اند چه در عرصه تبليغات وچه در عرصه تروريزم خائنانه وآلت دست دشمن.

دشمنان اسلام يك سلسله كاربر مبناي حذف شخصيت وارزش روحانيت در محيط سياسي يا در محيط دانشگاهي انجام مي‌دهد آنها مي‌خواهند حوزه ودانشگاه از هم فاصله داشته باشند ودو عنصر كاملاً متضاد بوجود آورند كه باهم سر عناد ودشمني دارند.

دشمنان روحانيت را بعنوان يك قشر فقط مذهبي كه غير از دين وايمان وخدا چيزي در سر ندارد جلوه مي‌دهند وبه مردم تلقين مي‌كنند كه روحانيت بايد در لاك خود باشد وكاري به سياست ودانشگاه نداشته باشد. وحتي سؤال مي‌كنند كه: مخارج وهزينه زندگي جامعة روحانيت از كجا تامين مي‌شود؟ ويا اينكه چرا علماي اسلام كار نمي كنند در صورتي كه پيغمبر تجارت مي‌كرد؛ واين قبيل سؤالات كه مي‌خواهند روحانيت را زير سؤال ببرند وتضعيف كنند.

3 ـ تحقير ومنزوي كردن جريان ادب، هنر وفرهنگ انقلابي

از جمله كارهاي مهمي كه انقلاب كرد اين بود كه يك عده عنصر فرهنگي واديب وهنرمند وداراي اقتدارات فرهنگي تربيت كرد وما از اين افراد داريم. شعرا وقصه نويسهاي زيادي بوجود آمدند. فارسي نويسان زيادي رشد كردند. لذا يكي از كارهايي كه عليه اين نيروها شده اين است كه اين مجموعه‌هاي مؤمن را منزوي كنند. جوان ماهم كه بي تجربه است به مجرد اينكه ببينند در يك دستگاه رسمي فرهنگي كشور دو نفر به او بي اعتنايي روا دشتند ويا تحقيرش كردند طبعاً در حركت او اثر مي‌گذارد وحركت او را كند مي‌كند.

4 ـ متهم كردن نظام اسلامي به سلب آزادي

نظام اسلامي را متهم مي‌كنند كه اين نظام آزادي نمي‌دهد! آزادي در كشور اسلامي نسبت به مطبوعات وجود دارد وبه آزادي اهميت مي‌دهد وآن را عزيز مي‌شمارد لذا بايد همين آزادي باشد. منتها آزاد بودن مطبوعات غير از اين است كه مطبوعات در كشور باشد اما اجرا كنندة سياست‌هاي دشمن باشند.

آزادي فساد وبي بندوباري وهرزه‌گی وآزادي دروغ وتزوير وفريب وآزادي ظلم واستثمار وتجاوز به حقوق ملتها را كه غرب پرچمداران آن است صريحاً رد مي‌كند وقبول نمي‌كند.

وبالاخره غرب مي‌خواهد با هزاران مكر وحيله وهرگونه كه امكان داشته باشد با شؤونات اسلامي به مبارزه برخيزد چه از راه فساد وبي بند وباري در ميان زنان وجوانان وچه از راه نغمه جدايي دين وسياست، حوزه ودانشگاه، چه از راه پخش فيلم هاي مبتذل ومحرك ومطبوعات و...

ديدگاه غرب نسبت به زن همان اصول وخطوطي است كه در امپراتوري روم وجود داشته است همانهاست كه امروز ملاك ومعيار است آنها هم زنها را به بالاترين القاب وعناوين وبه زيورها وآرايش‌ها مي‌رساندند واحترامشان مي‌كردند براي اشباع كردن يكي از خاكي ترين ومادي ترين خصلتهاي بشري در مرد واين چقدر توهين وتحقير است نسبت به انسان ونسبت به جنس زن.

صهيونيست‌ها هم اين فرهنگ غلط بر خورد بازن وبرداشت از جنس زن را ترويج مي‌كنند منتها آنها بوجود آورندة اين فرهنگ نيستند بلكه از اين روحيه وفرهنگ بهره برداري مي‌كنند. غرب با استفاده از اين دو قشر حساس يعني زن وجوان مي‌خواهد عقدة دل خويش را كه از اسلام دارد خالي كند.

واين وظيفه به عهدة ملت ايران ودولت ومطبوعات ونشريات است كه مواظب شؤونات خود باشد ومكر وحيلة دشمنان اسلام را خنثي نمايند ونگذارند كه فرهنگ غني اسلامي به فرهنگ پوچ وبي پاية غربي تبديل شود.

ملت ايران بايد هوشيارانه مواظب حيله‌هاي دشمنان باشند بايد در خانواده پيوند عاطفي بين زن وشوهر محكم شود واز رواج آزادي جنسي وچند همسري در خارج از محدودة خانواده ومجاز بودن هرگونه روابط جنسي در چارچوب رضايت طرفين وآزادي جنسي قبل از ازدواج جلوگيري شود.

دشمنان اسلام ریزبین هستند واز کوچکترین حربه بر ضد اسلام فروگذار نخواهند بود، اسلام دین کامل وجامع است وهمه باید مصداق Pواعتصموا بحبل ا جمیعاً ولا تفرّقوا0 باشیم انشاء ا.

والسلام علیکم ورحمة ا وبرکاته

فهرست مآخذ ومنابع

1 ـ تهاجم فرهنگي گرد آمده از سخنرانيهاي استاد محمد تقي مصباح يزدي.

2 ـ جامعة ايده آل اسلامي ومباني تمدن غرب مؤلف: جمعي از نويسندگان

3 ـ فرهنگ و تهاجم فرهنگي برگرفته از سخنان مقام معظم رهبر حضرت آيه ا خامنهاي (مد ظله العالي)

4 ـ نقش روحانيت در اسلام واجتماع نويسنده: سيد علي مقدم قوچاني

5 ـ علل گرايش به ماديگري مؤلف: استاد شهيد مرتضي مطهري (ره)

6 ـ اسلام وکمونیزم یا کمونیسم مؤلف: سید شمس الدین مرعشي

7 ـ مارکسیسم ومذهب مؤلف: جعفر سبحاني

([1]). سوره حشر 19.

([2]). سوره بقرة 102.

([3]). سوره توبة 85.

([4]). سوره بقره 187.

([5]). سوره انعام 24.

([6]). سوره بقره 9.